**اثبات وجود خدا**

دکارت براي اثبات وجود خدا نمي‌تواند به براهين متعارف کلامي تمسک کند. چون در اين براهين معمولاً اصل وجود جهان خارج مسلم فرض شده و اوصاف جهان، مانند نظم، حدوث و يا امکان، دليل بر وجود خدا دانسته شده است. ولي دکارت پيش از اين در اصل وجود جهان خارج شک کرده و تنها قضية يقيني که در دست دارد قضيه‌اي است که از وجود نفس و انديشة‌ آن خبر مي‌دهد. بنابراين او فقط مي‌تواند با تمسک به وجود نفس يا ويژگي ذاتي آن يعني انديشه، بر وجود خدا استدلال کند.[[1]](#footnote-2)

در اينجا سه استدلال دکارت را بررسي مي‌کنيم.

**1-** استدلال نخست دکارت مبتني بر اصل عليت است. او نخست به برخي از فروع اصل عليت اشاره مي‌کند که بر اساس آن، معلول واقعيت خود را از علت مي‌گيرد و در اين صورت علت بايد دست کم مشتمل بر واقعيت معلول خود باشد و نمي‌تواند از نظر وجودي ضعيف‌تر از معلول خود باشد. اين مطلب در خصوص علت مفاهيم ذهني نيز صدق مي‌کند. دکارت سپس استدلال مي‌کند که ما به طور فطري تصور موجود نامتناهي را در ذهن داريم و علت اين تصور خود ما نيستيم. چون ما موجودي محدود هستيم و موجود محدود نمي‎تواند علت ايجاد تصوري از نامتناهي باشد. پس علت اين تصور موجودي نامتناهي است و وجود اين تصور در ذهن بر وجود مصداق آن در خارج دلالت مي‌کند. (گفتار در روش، 245) [[2]](#footnote-3)

2-دكارت در ادامة‌ بحث از وجود خدا به ضعف‌هاي دروني خود اشاره مي‌کند و بر اين اساس بر وجود خدا استدلال مي‌کند. (گفتار در روش، 246) از نظر دکارت شک،‌جهل و آرزو که در هر فردي يافت مي‌شود بر ناقص بودن آن فرد دلالت مي‌کند. اگر من مخلوق خود بودم بايد همة كمالات را به خود مي‎دادم. من کمالات را به تدريج کسب مي‌کنم و همين تدريج به معناي نقص است. ضمن آنکه رسيدن به کمال مطلق نيز براي من محال است. پس هر كس كه به نفس خود رجوع كند به نقص خود نيز پي مي‌برد و از اين راه به وجود خالق خود که کامل مطلق است يقين پيدا مي‌کند. [[3]](#footnote-4)

**3-** استدلال ديگر دکارت بر وجود خدا شبيه برهان وجودي آنسلم است.

برهانِ آنسلم:

خدا بنا بر تعريف ذاتي است که هر کمالي را دارد. وجود کمال است. پس خدا وجود دارد. براي چنين ذاتي وجود داشتن ضرورت دارد و اگر وجود نداشته باشد تناقض لازم مي‎آيد. چون وجود نيز يكي از كمالات است و خدا بنا بر تعريف کاملترين موجود است.

دكارت نيز معتقد است وجود براي كامل مطلق ضروري است و نفي آن به تناقض مي‎انجامد. درست همان‎گونه كه مجموع اضلاع يك مثلث بايد 180 درجه باشد و فرض مثلثي كه فاقد اين وصف باشد مستلزم تناقض است. (گفتار در روش، 248)او برهان وجودي را متقن‎ترين برهان مي‎داند و حتي تأكيد دارد كه اين برهان يقيني‎تر از نتايج رياضي است. (تأملات،‌85). بر اساس اين استدلال وجود لازمة ذات خداوند است و تصور خداوند مستلزم وجود اوست. درست همان‌گونه که زوج بودن لازمة عدد چهار است و نمي‌توان بدون تناقض‌گويي آن را از عدد چهار سلب کرد. خدا و وجود نيز چنين نسبتي دارند واگر وجود را از خدا نفي کنيم دچار تناقض شده‌ايم. «از همين که نمي‌توانم خدا را بدون وجود تصور کنم لازم مي‌آيد که وجود از خدا قابل انفکاک نباشد و بنابراين خدا واقعاً‌ وجود داشته باشد.» (تأملات، 85)

**برهان وجودي در الهيات فلسفي غرب نقشي تعيين‌کننده داشته است. پس از اينكه دكارت برهان وجودي را ارائه كرد لابيب نيتز و اسپينوزا سعي كردند با بيان‎هايي دقيقتر از آن دفاع کنند. هر دو فيلسوف تلاش داشتند با تحليل مفهوم کمال نامتناهي نشان دهند وجود خدا روشن‌تر از وجود ديگر موجودات است. و وجود براي خدا ضرورت دارد.**

به هر حال از زمان آنسلم تاكنون، اين استدلال هم طرفدران و مخالفان زيادي داشته است. که در جدول زير به تعدادي از آنها اشاره شده است.

## موافقان برهان وجودي مخالفان برهان وجودي

آنسلم قديس گونيلون

دكارت توماس اكويناس

اسپينوزا فرانسيس بيكن

لايب نيتز توماس هابز

مالبرانش جرج باركلي

جان لاك كانت

هگل ديويد هيوم

چارلز هارت شورن برتراند راسل

مالكولم پلانتيجا

**كانت که اين برهان را «وجودي» ناميد به نقد آن پرداخت. از نظر او در اين برهان يك گذر غير مجاز از فضاي عقل محض به واقعيت بالفعل ديده مي‎شود و وجود يک شيء از راه مفهوم آن اثبات شده است. در برهان وجودي ادعا شده است که وجود يک کمال است. اما كانت معتقد است وجود يك كمال نيست. وجود صرفاً بر تحقق ساير كمالات دلالت مي‎كند، ولي خودش يك كمال نيست. وجود نه چيزي به مفهوم ذات كامل مطلق مي‎افزايد و نه چيزي از آن مي‎كاهد.[[4]](#footnote-5) (کانت، )به هر حال حتي اگر مفهوم وجود را به عنوان يک وصف کمالي فرض کنيم باز برهان وجودي بر تحقق مصداق کمال مطلق دلالت نمي‌کند. چون در برهان وجودي بين مفهوم وجود و مصداق آن خلط شده است. اين برهان تنها نشان مي‌دهد که نفي مفهوم وجود از مفهوم کامل مطلق به تناقض مي‌انجامد. بنابراين مفهوم وجود را نمي‌توان از مفهوم کامل مطلق سلب کرد. اما نفي مصداق کامل مطلق هيچ منافاتي با وجود اين مفهوم در ذهن ندارد. بنابراين از راه تحليل اين مفهوم نمي‌توان تحقق مصداق آن را اثبات کرد. شاهد اين مطلب اين است که مفهوم شريک الباري نيز از نظر مفهومي به معناي کامل مطلق است. اما صرف وجود اين مفهوم در ذهن دليلي بر تحقق مصداق خارجي براي آن نيست.[[5]](#footnote-6)**

**پس از دکارت برهان وجودي به دليل اختصار و ظاهر مستحکمي که داشت بر ديگر براهين وجود سايه افکند. از سوي ديگر کانت ادعا کرد که همة براهين وجود خدا در نهايت به برهان وجودي نياز دارند و چون اين برهان از نظر او اعتباري نداشت هر گونه برهان بر وجود خدا را بي‌اعتبار اعلام کرد. بنابراين برهان وجودي که توسط آنسلم و دکارت با افتخار به عنوان متقن‌ترين برهان بر وجود خدا طرح شد، در نهايت بيشترين ضربه را به براهين وجود خدا وارد کرد. متکلمين معاصر دکارت او را متهم مي‌کردند که با ارائة براهين نامعتبر، باور به وجود خدا را متزلزل مي‌کند. شايد دکارت چنين مقصودي نداشت، اما در عمل چنين شد و مهم‌ترين برهان او يعني برهان وجودي، باعث تضعيف الهيات فلسفي در غرب شد.**

**به هر حال همان‌گونه که گذشت خطاي اصلي دکارت اين است که حاضر نيست از ذهن و تصورات آن بيرون رود و نشانه‌هاي خدا را در متن طبيعت مشاهده کند. اديان انسان را فرا مي‌خوانند تا چشم و گوش بگشايد و در خلقت آسمان و زمين تأمل کند. اما دکارت براي اثبات خداوند مسير معکوسي را در پيش مي‌گيرد. او تصور خود از آسمان و زمين را، چه حقيقت داشته باشد و چه نداشته باشد، ناشي از کمال يا نقص نفس خود مي‌داند و مي‌نويسد:**

**« در خصوص منشأ فکر خودم بر بسياري از چيزها سواي خويش، مانند آسمان و زمين و روشني و گرمي و هزار چيز ديگر، نگراني نداشتم. زيرا چون در آنها چيزي نمي‌يافتم که آنها را به من برتر از خود بنمايد، مي‌توانستم معتقد شوم که اگر حقيقت دارند بسته به ذات من مي‌باشند از جهت کمالي که در آن هست و اگر حقيقت ندارند منشأ تصور من از آنها عدم، يعني جنبة‌ نقص وجود من است.[[6]](#footnote-7)» (گفتار در روش، 246)**

**بنابراين دکارت در اثبات وجود خدا از تصورات ناشي از ادراک حسي کمک نمي‌گيرد و در ابتداي تأمل سوم که به اثبات وجود خدا اختصاص دارد مي‌نويسد: «اکنون چشمهايم را مي‌بندم،‌ گوشهايم را از شنيدن باز مي‌دارم و تمام حواسم را متوقف مي‌کنم، حتي هر گونه صورت اشياء مادي را از فکرم مي‌زدايم، يا دست کم همة‌‌ آنها را پوچ و باطل مي‌انگارم.» (تأملات،‌ 50) اما آيا براي انسان‌هاي چشم و گوش بسته امکان تعقل وجود دارد؟ دکارت در شک خود به جاي اينکه باورهاي گذشته را ناديده بگيرد آنها را باطل اعلام مي کند. در حالي که براي باطل دانستن يک باور به دليل نياز است. ضمن آنکه باطل دانستن خودش يک باور جديد است. اما دکارت بدون هيچ دليلي مي گويد: «من خود را قانع کردم که در سراسر عالم چيزي وجود ندارد: نه آسماني، نه زميني، نه نفوسي و نه ابداني» تاملات، 37**

**دکارت پس از اثبات وجود خدا استدلال مي‌کند که قاعدة نخست که بر اساس آن امور روشن و متمايز حقيقت دارند به اين دليل يقيني است که خداوند موجود کاملي است و فريبکار نيست. به تعبير خود او «تصورات ما چون امور واقعي هستند و آن اندازه که روشن و آشکارند ناشي از خداوند مي‌باشند. از آن جهت جز حقيقت نتوانند بود و بنابراين در تصورات ما خطا نمي‌افتد مگر در آنها که مبهم و تيره‌اند.» (گفتار در روش، 250 همچنين ر. ک. تأملات، 90) در اينجا به دکارت اشکال شده است که روش او در نهايت گرفتار دور باطل است. چون دکارت با تمسک به معيار وضوح و تمايز وجود خدا را اثبات کرد و سپس با تمسک به وجود خدا از اعتبار اين معيار دفاع کرد.**

1.  به همين دليل است که دکارت پيش از اثبات وجود خدا لازم مي‌بيند که اقسام انديشه را بيان کند. (تأملات، 53) در حالي که متکلمين براي اثبات وجود خدا به انواع موجودات و ويژگي‌هاي آنها اشاره مي‌کنند. [↑](#footnote-ref-2)
2. از نظر دکارت خداوند در هنگام خلقت، مانند صنعتگري كه نام خود را بر صنايع خود حك مي‎كند، تصور خود را بر ذهن هر انساني حك كرده است. به همين دليل اين استدلال دکارت را دليل علامت تجاري Trademark argumentناميده‌اند.

   ارزيابي اين دليل:

   دکارت در اين استدلال به اصل عليت و فروع آن تمسک مي‌کند و مدعي مي‌شود اين مطالب به قدري روشن و متمايز‌اند که قابل ترديد نيستند. در اينجا به نظر مي‌رسد معيار روشني و تمايز معياري نسبي است که دکارت به طور دلبخواهانه از آن استفاده مي‌کند. به هر حال اصل عليت اصلي متافيزيکي است و تمسک به اين اصل با شک فراگير دکارت سازگار نيست.

   دکارت مدعي است که تصور موجود نامتناهي به دليل آنکه داراي درجة بالاتري از کمال است نمي‌تواند معلول ذهن انسان باشد. پرسش اين است که اگر درجة وجودي اين مفهوم بالاتر است پس چگونه در ذهن جاي گرفته است و چگونه ذهن مي‌تواند به خواست خود آن را حاضر کند و به کار گيرد. اگر اين مفهوم اکنون در ذهن جاي دارد و قائم به ذهن است پس ذهني که متضمن آن است از نظر وجودي در مرتبة بالاتري قرار دارد. پاسخ دکارت به اين اشکال اين است که تصور خدا مانند تصور دستگاهي پيچيده است. اگر کودکي تصوري از يک دستگاه پيچيده داشته باشد اين تصور دليل بر وجود خارجي آن دستگاه است. چون ذهن آن کودک قادر بر ساختن چنين تصوري نيست. [↑](#footnote-ref-3)
3. اين استدلال دکارت نسبت به ديگر استدلال‌هاي او از استحکام بيشتري برخوردار است. هر چند هنوز مبتني بر پيش‌فرض‌هايي منطقي و فلسفي است که پذيرش آنها با شک و روش او سازگار نيست. ضمن آنکه آرزوها، جهل‌ها و ترديد‌ها صرفاً‌ بخش ناچيزي از ضعف‌هاي بشر را تشکيل مي‌دهند. محدوديت‌هاي زماني و مکاني، رنج‌ها، دردها، بيماري‌ها و مرگ بشر از جمله نقص‌هايي است که دکارت با توجه به روش خود از آنها چشم‌پوشي مي‌کند.

   اما دکارت به اين دست از تصورات جهت اثبات وجود خدا تمسک نمي‌کند و به آنها ‌اعتنايي نمي‌کند. او دليل اين بي‌اعتنايي را اينگونه بيان مي‌کند که:

   «لازم نيست اين قبيل مفاهيم را به سازنده‌اي غير از خودم نسبت بدهم، زيرا اگر آنها خطا باشند ... از عدم نشأت يافته‌اند. اما اگر اين مفاهيم حقيقت داشته باشند باز هم از آنجا که واقعيت را آن چنان براي من ناچيز نشان مي‌دهند که حتي نمي‌توانم مابازاء آنها را از معدوم به روشني بازشناسم،‌پس دليلي نمي‌بينم که آنها را مخلوق خود ندانم.» (تأملات،‌62-63) در اينجا دکارت از ناتواني خود در شناخت حقيقت اشياء خارجي نتيجه مي‌گيرد که مفاهيمي که در ذهن از وجود اين اشياء حکايت مي‌کنند مخلوق خود او هستند. در حالي که ناشناختني بودن دليل بر ناچيز بودن موضوع شناخت نيست، بلکه دليل بر ضعف فاعل شناساست. پس از دکارت بسياري از فلاسفة‌ غرب وجود هر امر ناشناختني را انکار کرده‌اند که اين انکار بي دليل و تکبر آميز است. [↑](#footnote-ref-4)
4.  روشن است که محمول وجود با ديگر محمول‌ها تفاوت دارد. اما اين به معناي بي‌اهميت بودن محمول وجود نيست. صدق هر محمولي که بر کمال دلالت مي‌کند منوط به صدق محمول وجود است. بنابراين تفاوت محمول وجود به دليل اصالت آن است و نمي‌توان آن را بي‌اهميت دانست. ولي برخي از فيلسوفان غرب از تفاوت محمول وجود با ساير محمول‌ها بر بي‌اهميتي آن استدلال کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-5)
5.  در اين مورد ر. ک. جوادي آملي، تييين براهين اثبات خدا، 194 [↑](#footnote-ref-6)
6.  اين استدلال دکارت مبهم است. اگر منظور او از حقيقي بودن تصور آسمان، تطابق اين تصور با جهان خارج است که ديگر نمي‌تواند نفس خود را علت آن بداند. اما اگر منظور او از حقيقي بودن اين تصور، وجود تصور در ذهن است در اين صورت احتمال خطا معنا ندارد. چون وجود اين تصور بر اساس معيار روشني و تمايز مانند وجود شک قابل ترديد نيست. [↑](#footnote-ref-7)